



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين

### خلاصه بحث

{در مباحث گذشته<sup>۱</sup> اجمالاً سه دلیل از مرحوم امام ره برای اثبات حرمت تکلیفی معامله ای که غرض از آن امر حرامی باشد -چه قصد آن حرام را کرده باشد و چه اینکه بداند آن حرام بر این معامله مترتب می شود- بیان شد.

### خلاصه ای از دلیل اول: استناد به قبح عقلی زمینه سازی تحقق حرام

وجه اول این بود که، ایشان ادعای قبح عقلی نسبت به {انشای} چنین معامله ای کرده بودند و اینکه این قبح، با حرمت ملازمه دارد.

ملاک قبح عقلی جلوگیری از مقدمه چینی و تسهیل وقوع معصیت در خارج است. قبیح است که انسان اغراض مولی را در معرض خطر قرار دهد و کاری کند که باعث شود آن اغراض تأمین نشود و معصیت مولا تحقق یابد. به طور مثال اگر شرب خمر مبعوض مولا است، قبیح است که بنده کاری کند که موجب تسهیل در تحقق آن مبعوض مولا شود و کار او سبب تحقق مبعوض مولا در خارج شود. به این صورت که انگور خود را بفروشد و در اختیار کسی قرار دهد که می خواهد آن را تبدیل به خمر کند و شرب خمر را محقق کند {با توجه به اینکه} هم صنع خمر و هم شرب خمر مبعوض مولا است و این شخص نیز می داند که اگر انگور را به سازنده خمر بفروشد آن را تبدیل به خمر می کند {این} یعنی مبعوض مولا تحقق می یابد پس آن معصیت را تسهیل می کند و تسبیب برای معصیت مانند خود معصیت است و همانطور که معصیت حرام است تسهیل امر برای تحقق معصیت در خارج نیز حرام است.

{یا در مثال دیگر} کسی که می داند این شخص دزد است و می خواهد از دیوار مردم بالا رود و {سرقت کند} اگر نردبان در اختیار او قرار دهد {تحقق} دزدی و معصیت را تسهیل می کند و در بحث ما این طور گفته می شود اگر چنانچه به طور مثال شرکت حقوقی تأسیس می کند که می داند این شخصیت حقوقی دست آویزی می شود تا در خارج حرامی محقق شود، در این صورت تسهیل و مقدمه چینی برای تحقق حرام می کند و وقتی {تسهیل و مقدمه چینی تحقق حرام} قبیح باشد، پس ملازمه با حرمت دارد.

<sup>۱</sup> تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.



### اشکال سوم؛ اختصاص قبح عقلی به انحصار مقدمه حرام در فعل شخص

نسبت به این دلیل سه اشکال مطرح شده که دو اشکال آن {در مباحث گذشته} بیان شد و اکنون به {طرح و بررسی} اشکال سوم می پردازیم:

اشکال سومی که مطرح می شود این است که اگر چنانچه این مقدمه چینی، منحصر در شخص باشد، قبیح است اما اگر اینگونه نیست که این مقدمه فقط در اختیار این شخص باشد بلکه در اختیار دیگران نیز هست و اگر او در اختیار شخص عاصی قرار ندهد، {عاصی آن مقدمه را} از جای دیگری تهیه می کند {عقل حکم به قبح نمی کند} مثلاً اگر او نردبان را به سارق ندهد همسایه او آن را در اختیارش می گذارد در نتیجه {با ندادن نردبان به سارق} کمکی در جلوگیری از معصیت نکرده است؛ زیرا اگر در اختیار او قرار ندهد نیز معصیت محقق خواهد شد، ملاک حکم عقل {به قبح} این است که {عمل او} در تحقق معصیت مؤثر باشد {به این صورت که} اگر این شخص مقدمه را در اختیار او نگذارد آن معصیت محقق نمی شود اما اگر می داند شخص دیگری هست که مقدمه را در اختیار او قرار دهد و معصیت خواه نا خواه محقق می شود، پس عدم انجام کار و {تهیه} مقدمه توسط او، تاثیری در جلوگیری از حرام ندارد، {و در بحث ما} اگر او این شرکت حقوقی را انشا نکند شخص دیگری می تواند آن را ایجاد کند و در اختیار شخص عاصی قرار دهد.

به عبارت دیگر این دلیل، اخص از مدعی است. مدعی این است که تمام مواردی که شخص می داند با فعل خود و {یا} با انشای بیع یا انشای ایقاع یا عقد، حرامی بر آن مترتب می شود، {آن فعل و آن انشا} قبیح و حرام است در حالیکه باید تفصیل قائل شد {و گفت} در مواردی حرام است که امتناع این شخص و عدم انجام آن عقد یا ایقاع، در عدم تحقق آن معصیت تاثیر می گذارد اما اگر در موردی خواه نا خواه معصیت تحقق پیدا می کند چه او در اختیار عاصی قرار دهد و چه قرار ندهد دیگری در اختیار او قرار می دهد نباید قبحی داشته باشد. در مثال «بیع العین ممن یعمله خمر» وقتی می داند که اگر بفروشد دیگری آن را می فروشد و {خمار} خمر را می سازد، فروختن به او قبیح نیست زیرا زمانی قبیح بود که در تحقق معصیت در خارج اثر داشت اما اینجا {فرض این است که} تاثیری ندارد پس قبحی نیز نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> این اشکال نسبت به دلیل سوم از ادله سه گانه ای که در کلمات مرحوم امام ره آمده مطرح شده است. این نقض در استدلال به ادله نهی از منکر مطرح شده است به این بیان که بر شخص واجب است که نهی از منکر کند و نگذارد که منکر در خارج محقق شود اگر این عنب را بفروشد از منکر جلوگیری کرده است اما در صورتی که عنب منحصر در این شخص باشد اما اگر شخص دیگری انگور دارد و به خمار می فروشد در این صورت فروختن او جلوگیری از منکر نمی کند و منکر محقق می شد پس ادله نهی از منکر شامل او نمی شود، زیرا دلیل منع از فروختن چیست؟ اگر این است که جلوی منکر را بگیرد {فرض این است که} چه بفروشد چه بفروشد منکر محقق می شود و شخص دیگری به او می فروشد و منکر محقق می شود چه این شرکت حقوقی را چه من تاسیس کنم یا نکنم، دیگری آن را تاسیس می کند و در اختیار او قرار می دهد. بنابراین به توجه به اینکه {این اشکال بر دلیل سوم نیز مطرح می شود ذیل همان دلیل بحث می شود.



## بررسی اشکالات سه گانه بر دلیل عقلی

تا کنون سه اشکال نسبت به دلیل عقل مطرح شد که هر یک از آنها را مورد بررسی قرار می دهیم:

### بررسی اشکال اول؛ مقدمه نبودن نفس انشای عقد یا ایقاع برای تحقق حرام

{در اشکال اول اینگونه مطرح شد که} آنچه قبیح است مقدمه ای است که معصیت بر آن مترتب می شود، در مسئله «بیع العنب ممن یعمله خمر» خود بیع و انشای بیع - یعنی «تملیک عین بعوض» - تاثیری در تسهیل معصیت برای خمار ندارد تا گفته شود قبیح است و حرام است؛ بلکه تسلیم مبیع به او مسلط کردن او بر عنب مؤثر است. پس می تواند بیع صحیح باشد و حلال باشد ولی {مبیع را} تا زمانی که او توبه کند و از ساختن خمر صرف نظر کند، تحویل ندهد.<sup>۱</sup>

در ما نحن فیه نیز گفته می شود آنچه که معصیت را تسهیل می کند انشای شخصیت حقوقی و تأسیس این شرکت نیست بلکه اینکه این شرکت را در اختیار هیئت مدیره یا افرادی قرار دهد که می خواهند زیر پوشش این شرکت کارهای خلاف انجام دهند، قبیح است نه اصل انشای شرکت.

پس قبح عقلی که بر اساس آن بر حرمت استدلال شد، مربوط به موردی است که سبب تسهیل معصیت می شود ولی خود انشای عقد و ایقاع، این چنین نیست؛ بلکه در اختیار عاصی قرار دادن آن، وسیله {و سبب تحقق معصیت} است.

### مقدمه؛ تفکیک میان حرمت و قبح مقدمه حرام در فعل خود شخص با حرمت و قبح مقدمه ارتکاب

#### دیگری به حرام

{در مقام بررسی این اشکال مناسب است} به عنوان مقدمه، نسبت به مطلبی که مرحوم امام ره در اینجا مطرح نمودند دقت شود تا بعد وارد بررسی این اشکال شویم.

ایشان فرموده اند میان بحثی که در اینجا داریم و به صدد اثبات قبح تسهیل و فراهم نمودن مقدمات و کمک برای ارتکاب معصیت توسط دیگری هستیم و بین حرمت مقدمه حرام تفاوت وجود دارد.

در اصول ذیل بحث بحث وجوب شرعی یا عقلی مقدمه واجب، این بحث مطرح است که آیا مقدمه حرام، حرام است یا خیر؟ در مورد وجوب مقدمه واجب گفته شده که یا از نظر عقلی واجب است و یا از باب ملازمه با حکم شرع، از نظر شرعی

<sup>۱</sup> بحث در انشای بیع لفظی است نه بیع معاطاتی زیرا بیع معاطاتی عین تسلیم است و با تسلیم مبیع، انشای بیع صورت می گیرد و بحث در جایی است که بین انشای بیع و تسلیم مبیع فرق گذاشته شود و دو چیز باشد.



واجب است. {به طور مثال} وقتی می داند که وضو مقدمه نماز است وضو نیز واجب می شود چون مقدمه واجب، واجب است؛ اما آیا مقدمه حرام نیز حرام است؟ معمولاً گفته شده که مقدمه حرام، حرام نیست نه عقلاً و نه شرعاً.

{سوالی که مطرح می شود این است که} چه فرقی میان این دو بحث وجود دارد؟ در اینجا نیز مقدمه حرامی را ایجاد می کند و بیعی انشا می کند که مقدمه حرام است چرا گفته می شود از نظر عقلی قبیح است و {به تبع آن} حرام است؟

فرق این دو مسئله واضح است. در آن بحث که {گفته می شود} مقدمه حرام، حرام نیست زمانی است که خود شخص مرتکب حرام می شود و مقدمات آن را تهیه می کند و تا زمانی که خود حرام را مرتکب نشده، تهیه مقدمات آن حرام نیست، {به طور مثال} کسی می خواهد سرقت کند و می بیند سرقت مستلزم این است که نردبانی تهیه کند یا کلیدی یا شاه کلیدی برای بازکردن قفل تهیه کند یا {برای انجام سرقت از قبل} تمرین کند و یا امور دیگری که مقدمات ارتکاب حرام است اگر همه این مقدمات را انجام داد {و مرتکب خود سرقت نشد} حرام نیست، اما اگر سرقت کرد و این مقدمات را برای رسیدن به آن به خدمت گرفت کرد به خاطر {انجام} آن فعل حرام، او را مجازات می کنند نه به خاطر {ارتکاب} آن مقدمات. خود آن مقدمات به عنوان مقدمه حرام نیستند.<sup>۱</sup>

اما اگر دیگری می خواهد مرتکب حرام شود و این شخص مقدمات آن را تهیه می کند و به او در ایجاد آن حرام کمک می کند، قبیح است. کمک کردن به کسی که می خواهد مرتکب حرام شود عنوان دیگری {غیر از عنوان مقدمه حرام} است. {به طور مثال} شخص دیگری می خواهد کسی را بکشد و این فرد با وجود اینکه می داند که او می خواهد بکشد، چاقو را به او می فروشد - فرقی نمی کند که غرض این شخص نیز تحقق قتل باشد و یا اینکه بداند که او در اثر فروختن چاقو به او، چنین می کند - و یا در مثال دیگر می داند که مشتری می خواهد خمر درست کند و به او انگور می فروشد و یا می داند که می خواهد سرقت کند و به او نردبان می فروشد. {در همه این مثال ها} در انجام فعل حرام به دیگری کمک می کند و این قبیح است و حرام است چه او بالاخره مرتکب حرام شود و چه نشود. بر خلاف جایی که خود شخص می خواهد حرامی را مرتکب شود، عقل نمی گوید به خاطر ارتکاب آن مقدمه عقاب می شود بلکه می گوید اگر ذی المقدمه را مرتکب شد به خاطر آن عقاب می شود و اگر مرتکب نشد، هیچ.

<sup>۱</sup> البته ممکن است {گفته شود که} از باب تجری حتی اگر مرتکب حرام نشود به خاطر تجری بر مولا عقاب می شود اما خود مقدمه حرام به این لحاظ که مقدمه حرام است، حرام نیست. حرام خود آن ذی المقدمه است که اگر آن را انجام دهد، مرتکب حرام شده است و اگر انجام ندهد به خاطر ارتکاب مقدمه بما هی مقدمه مرتکب حرام نشده است پس نفی حرمت با قطع نظر از مسئله تجری است اگر گفته شود که تجری حرام است. البته بحث در مورد تجری نیست {ممکن است نسبت به اینکه این مصداقی از تجری باشد گفته شود که وقتی مقدمات حرام نیستند، انجام آنها به عنوان مقدمه حرام، تجری نسبت به انجام فعل حرام نیست اما} اگر کسی این مورد را مصداق تجری بداند حرمت آن از باب تجری خواهد شد؛ اما خود آن مقدمه نه قبیح است و نه حرام است.



لا منافاة بین ذلك و بین ما حرّناه فی الأصول من عدم حرمة مقدّمات الحرام مطلقا، لأنّ ما ذكرناه فی ذلك المقام هو إنكار الملازمة بین حرمة الشیء و حرمة مقدّماته، و ما أثبتناه هنا إدراك العقل قبح العون علی المعصية و الإثم لا لحرمة المقدّمة، بل لاستقلال العقل علی قبح الإعانة علی ذی المقدّمة الحرام و إن لم تكن مقدّماته حراما. و هذا عنوان لا یصدق علی إتیان الفاعل المقدّمات، و لهذا لا یكون المجرم فی إتیان مقدّماته مجرما بل یكون مجرما فی إتیان نفس الجرم. نعم لو أتى بالمقدّمات و لم یوفّق بإتیان الحرام كان متجرّیا. و بالجملة یرى العقل فرقا بین الآتی بالجرم بمقدّماته و بین المساعد له فی الجرم و لو بتهيئة أسبابه و مقدّماته، فلا یكون الأوّل مجرما فی إتیان المقدّمات زائدا عن إتیان الجرم، و أمّا الثانی فیکون مجرما فی تهيئة المقدّمات، فیکون فی نظر العقل المساعد له كالشريك له فی الجرم و إن تفاوتا فی القبح.<sup>۱</sup>

{البته التفات به این نکته مناسب است که} همانطور که گفته شد در بحث حرمت مقدمه حرام، کسی آن را نپذیرفته است {اما استثنایی وجود دارد که گفته شده} مگر در مواردی که مقدمه حرام، علت تامه برای تحقق حرام باشد و به گونه ای باشد که مجبور به تحقق حرام شود. به عبارت دیگر آخرین مقدمه از مقدماتی که علت را برای تحقق حرام، تامه می کند -یعنی جزء اخیر علت تام {برای وقوع در حرام}- حرام است. بنابراین در این مثال که شخصی می داند اگر وارد مجلسی شود او را مجبور به شرب خمر یا افطار روزه ماه رمضان می کنند، ورود به مجلس، مقدمه حرام است نه خود حرام و با ورود به آن، مضطر به شرب خمر می شود یا مضطر به افطار ماه رمضان می شود و او نیز می داند که چنین می شود نمی تواند بگوید که ورود در خانه اشکالی ندارد و آنها در حلق او آب می ریزند و {این شخص به اختیار که افطار نمی کند در نتیجه} افطار حلالی صورت می گیرد. زیرا این مقدمه ای است که به صورت قهری -چه بخواهد و چه اباء کند- به دنبال آن ذی مقدمه خواهد آمد و از باب «الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار» گفته می شود که انگار خود او با اختیار خود افطار کرده یا شرب خمر انجام داده است. این موارد {در مسئله عدم حرمت مقدمه حرام} استثنا می شود.

اما سایر مثال هایی که مطرح شد که برای سرقت، نردبان می خرد و شاه کلید تهیه می کند، {اگرچه} همه آنها در ارتکاب آن حرام موثر است؛ اما گفته می شود که برای ارتکاب آن او را چند بار عقاب نمی کنند و هیچ کدام از آن مقدمات حرام نیستند. در حالیکه همان مقدمات در صورتی که مقدمه برای فعل حرام از دیگری باشند قبیح و حرام است و گفته می شود که چرا نردبان را در اختیار آن شخص قرار داده است وقتی که می دانسته او می خواهد سرقت کند، چرا کلید را فروخته در

<sup>۱</sup> المكاسب المحرمة (للإمام الخميني): ۱، ۱۹۴=۱۹۵.



حالیکه می دانست او می خواهد سرقت کند و چرا انگور فروخته در حالی که می دانسته او می خواهد خمر درست کند و چرا چاقو فروخته در حالیکه که می دانسته می خواهد آدم بکشد. در اینجا نمی توان گفت که مقدمه حرام، حرام نیست این عنوان دیگری است و آن کمک به دیگری برای ایجاد حرام و تسهیل سبب برای ایجاد حرام توسط دیگری است که عقل قبح آن را درک می کند. مرحوم امام ره این فرق را میان دو مسئله گذاشته اند و مطلب درستی است و به وجدان می یابیم در جایی که دیگری را در انجام حرام و مبعوض مولا کمک کند احساس قبح می شود.

### تمام بودن انطباق اشکال اول بر ایجاد شخصیت حقوقی با غرض تحقق حرام

بعد از تنقیح این مقدمه انطباق این اشکال بر محل بحث را مورد بررسی قرار می دهیم:

تأسیس یک شخصیت حقوقی که می داند بر آن شخصیت حقوقی یک سلسله آثار حرامی مترتب می شود-اگرچه در ضمن اساسنامه نه به عنوان عمل شرکت حقوقی ثبت شده و نه به صورت شرط ضمن ایقاع تصریح شده است- {به دو نحو تصویر می شود:}

گاهی هدف خود مؤسس این است که بعد از انشای این شرکت حقوقی حلال، زیر پوشش آن، کار حرامی را انجام دهد مثلاً {شرکتی را} برای تجارت برنج تأسیس کرده است اما هدف او این است که مبلغی را از این تجارت برای حرام صرف کند و به مؤسسه مربوط به {تهیه و توزیع} خمر یا تروریست ها کمک کند یا به نشر کتب ضاله و امثال آن کمک کند، در این صورت، {تأسیس} این {شخصیت حقوقی} مقدمه حرام است و مقدمه حرام، حرام نیست بلکه آن کاری که بعد {از تأسیس آن} می خواهد انجام دهد حرام است. این شرکتی که تأسیس می کند مقدمه حرام است و این مقدمه حرام نیست مگر از باب حرمت مقدمه حرام که دلیلی بر آن نداریم. این شخص بیشتر از یک عقاب نخواهد شد و آن نیز به خاطر ذی المقدمه ای است که بعد از آن انجام خواهد داد.

گاهی این شرکت را تأسیس می کند و در اختیار کسانی قرار دهد که آنها اهداف حرامی دارند و از راه شرکت یا مؤسسه حلال که کارهای حلالی انجام می دهد؛ اغراض محرمه ای را محقق می کنند و این شخص مؤسس نیز می داند که این مؤسسه در اختیار اینها قرار خواهد گرفت و هدف آنها حرام است و در عین حال آن را ایجاد می کند. بحث در اینجا است که آیا این کار قبیح است یا خیر؟

در این فرض صاحب شبهه اول، می تواند اشکال کند که صرف انشا و تأسیس شخصیت حقوقی سبب رسیدن دیگران به حرام نیست. {می تواند} این را انشا کند ولی {از طرف دیگر آن را} در اختیار کسانی که می خواهند مرتکب حرام شوند قرار



نمی دهد. درست مانند اینکه انگور را به خمار می فروشد اما آن را به او تسلیم نمی کند. {بله} اگر تسلیم کند اعانه بر حرام است ولی صرف فروش انگور به او اعانه نیست؛ صرف اینکه شرکت برنج فروشی تأسیس کند اعانه بر حرام نیست اگر این شرکت را در اختیار آنها قرار دهد، تسبیب به حرام است و تسهیل امر برای ارتکاب حرام است.

### بررسی فرض اخذ قیدی در اساسنامه که مستلزم لزوم تسلیم شخصیت حقوقی جهت انجام حرام است

ظاهراً اشکال تام است مگر اینکه در خود اساس نامه شرکت به گونه ای تنظیم شده باشد که مجبور شود که آن را در اختیار کسانی که می خواهند نتیجه حرام را بر آن مترتب کنند قرار دهد. در این صورت تابع اساسنامه خواهد بود. اگر در اساسنامه، هیئت مدیره ای تعیین کند که می داند تحت پوشش این شرکت اهداف حرام خود را محقق خواهند کرد و به افعال حرام می پردازند در این صورت گفته می شود تأسیس خود این شرکت حرام می شود چون در اساسنامه آن آورده شده که باید به آنها تسلیم کند.

در اینجا چند صورت قابل فرض است:

#### صورت اول؛ لازم الوفاء نبودن عمل به مفاد اساسنامه

باید ملاحظه کرد که آیا عملکردن به اساسنامه ای که در ایجاد شرکت، موثر است<sup>۱</sup> لازم الوفاء است یا خیر؟ به عبارت دیگر شرکت حقوقی را که می خواهد ایجاد کند چه عقد باشد و چه ایقاع<sup>۲</sup> آیا این عقد یا ایقاع از جمله عقود و ایقاعات لازم است یا جایز؟ اگر {عقد یا ایقاع} جایز باشد که هر لحظه می تواند آن را به هم بزند، {گفته می شود} شخصیت حقوقی را انشاء کرده و هر زمان ببیند که افرادی می خواهند مسلط شوند تا آن را در راستای اهداف حرام استفاده کنند، آن را فسخ می کند. پس اصل انشای آن اشکالی ندارد و قبیح نیست زیرا این اختیار را دارد که انشا کند و تسلیم نکند زیرا عقد یا ایقاع جایز است و لزوم وفا ندارد.

#### صورت دوم؛ اعطای اختیار تغییر در اساسنامه برای مؤسس، در اساسنامه

اگر گفته شود که عقد یا ایقاع {صورت گرفته در انشای شخصیت حقوقی لازم است و} نمی توان آن را فسخ کرد می توان بر اساس راهکاری در اساسنامه، اساسنامه را تغییر داد. درست است که در اساسنامه این طور تنظیم شده که اگر لازم الوفا باشد باید در اختیار گروه منحرف قرار دهد اما اختیار آن را به گونه ای دست خود قرار داده که می تواند اساسنامه را تغییر دهد و

<sup>۱</sup> {گفته می شود} رکن شرکت این است که آیین نامه ای برای آن تدوین شود.

<sup>۲</sup> اگرچه به نظر می رسد انشای شخصیت حقوقی، ایقاع باشد.





شرکت راه آن افراد تسلیم نکند. خود تأسیس این شرکت بدون اشکال است و تسلیم آن مقدمه حرام و معاونت بر حرام است در این فرض نیز اشکال باقی است که تسلیم {شرکت به آن افراد} مقدمه حرام است نه اصل انشای شرکت. {تا اینجا روشن شد} اینکه اساسنامه به گونه ای تنظیم شده که باید شرکت را تحویل آن اشخاص دهد، از دو راه می تواند آن را تحویل آنها ندهد، یکی با تغییر اساسنامه است که مجبور به تحویل نشود و دیگری اینکه اگر اصل انشا جایز باشد و لازم الوفا نباشد؛ اصل شرکت را لغو می کند تا مجبور نشود آن را در اختیار کسانی که دارای اهداف حرامی هستند قرار دهد.

### صورت سوم؛ اخذ قهری شرکت حقوقی توسط دیگران

در دو صورت قبل آنچه حرام است تسلیم شرکت به افراد هیئت مدیره ای است که اغراض حرامی دارند نه خود انشای شرکت؛ در نتیجه گفته می شود انشای شرکت قبیح نیست. صورت سوم این است که {مؤسس شخصیت حقوقی} بداند اگر این شرکت را تشکیل دهد آن افراد قوه قاهره ای دارند که شرکت را تصاحب کرده و افعال حرام را انجام می دهند. می داند که اگر حزب را تأسیس کند اعضای حزب این شخص را کنار گذاشته و حزب را گرفته و {این مسئله} به نتایج حرام منجر می شود. یا {می داند آنها} شرکت تجاری را به راه های حرام می کشانند و اغراض حرام خود را تحت پوشش شرکت تجاری انجام می دهند و این شخص چاره ای ندارد و حتی نمی تواند آن را فسخ کند. در این صورت اگر می داند که چنین چیزی است نظیر آن مثال {که به عنوان استثناء مطرح شد} می شود که مقدمه حرام، حرام نیست اما اگر می داند که در صورت انجام این مقدمه، مجبور به ارتکاب حرام می شود؛ {انجام آن مقدمه} حرام است، در اینجا نیز می داند که شرکت به صورت قهری در اختیار کسانی می افتد که اهداف حرام خود را در قالب شرکت پیاده می کنند. در اینجا مقدمه را در اختیار آنها قرار می دهد و خود انشای این شرکت اعانه دیگران بر اثم است<sup>۱</sup> و کمک به معصیت دیگران می شود که قبیح است.

### صورت چهارم؛ لازم الوفاء بودن عمل به اساسنامه

صورت دیگری که باقی مانده این است که عمل کردن به مفاد اساسنامه شرکتی که تأسیس کرده لازم باشد و اساس نامه طوری تدوین شده باشد که شخص مجبور است بر اساس آن عمل کند و آن را به همین هیئت مدیره منحرف تحویل دهد. همچنین ماده ای در آن {اساسنامه} وجود ندارد که بتواند {مفاد} آن {اساسنامه} را تغییر دهد و {فرض این است که} نمی تواند آن فسخ کند زیرا از نظر شرعی واجب الوفا است یا به خاطر شمول المومن عند شروطهم یا به این خاطر که این عقد یا ایقاع لازم است و جایز نیست.

<sup>۱</sup> منظور آیه نیست بلکه منظور {بیان مطرح شده در} دلیل عقلی است





این غیر از فرض قبل است که قوه قاهره ای وجود داشته باشد {که اختیار شرکت حقوقی را به دست بگیرد} بلکه خود قانون این مسیر را قرار داده است که شرکت ایجاد کرده است و باید به آن وفا کند و آن را به کسانی تحویل دهد که از آن سوء استفاده کرده و از راه این شرکت، حرامی را مترتب می کند {مثل اینکه} از سودی که این شرکت به دست می آورد به اسرائیل می دهند. طبق اساسنامه باید تحویل آنها دهد و چون عقد یا ایقاع لازم است از نظر شرعی وجوب وفا نیز دارد. از طرف دیگر نیز کمک به قبیح است و معصیت می کند.

بنابراین از این جهت که عقد، واجب الوفا است باید {این شخصیت حقوقی را} به آنها تسلیم کند و از این جهت که مقدمه حرام است کار قبیح و حرامی است پس حرام است که تسلیم آنها کند. در اینجا بین وجوب وفای به این شرکت و بین حرمت وفاء تراحم می شود و امر آن دائر بین وجوب حرمت می شود

اینکه آیا تراحم می شود و قوانین تراحم پیاده می شود یا راه دیگری دارد ان شاء الله در جلسه آینده بررسی می گردد.